۷. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۸/۲۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۲۴ آبان ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تأثیر فضای اخباری‌ین و برداشت آن‌ها از روایت حرف واحد بر ذهن وحید بهبهانی
- جواب وحید بهبهانی در حاشیه مدارک به فرمایش شهید ثانی
- تصویری درست از فضای قرائات در کتاب مصابیح الظلام وحید بهبهانی

پیشگفتار (خلاصه)

تأثیر فضای اخباریین و برداشت آنها از روایت حرف واحد بر ذهن وحید بهبهانی

> و قال الأستاذ أیده اللّٰه تعالی فی حاشیة المدارک رادا علی الشهید الثانی ما نصه لا یخفی أن القراءة عندنا نزلت بحرف واحد من عند الواحد و الاختلاف جاء من قبل الروایة فالمراد بالمتواتر ما تواتر صحة قراءته فی زمان الأئمّة علیهم السلام بحیث کانوا یجوزون ارتکابه فی الصلاة و غیرها لأنهم علیهم السلام کانوا راضین بقراءة القرآن علی ما هو عند الناس بل ربما کانوا یمنعون من قراءة الحق و یقولون هی مخصوصة بزمان ظهور القائم عجل اللّٰه تعالی فرجه انتهی.(قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد [1]

«و فیه بعد»! این وجه البعد را خدمت شما عرض می‌کنم، هم شما آن را ببینید و هم همکاری ذهنی کنید. اگر «وجه البعد» را به صدتا رساندید می‌شود وجه الاستحاله. اگر وجه البعد زیاد شد، درصورتی‌که دیگران قبول کنند می‌شود وجه الاستحاله.

در اینجا فرمودند: «**و قال الأستاذ أیده اللّٰه تعالی فی حاشیة المدارک رادا علی الشهید الثانی**». شهید ثانی چه فرمودند؟ عبارت مرحوم شهید در روض الجنان، چاپ جدید، جلد دوم، صفحه هفتصد است. شهید می‌فرمایند:

> والمراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله منه في القرآن ، لا ما وافق العربيّة مطلقاً، فإنّ القراءة سنّة متّبعة، فلا تجوز القراءة بالشواذّ وإن كانت جائزةً في العربيّة.والمراد بالشاذّ ما زاد على قراءة العشرة المذكورة، كقراءة ابن مسعود وابن محيصن وقد أجمع العلماء على تواتر السبعة ، واختلفوا في تمام العشرة ، وهي قراءة أبي جعفر ويعقوب وخلف. والمشهور بين المتأخّرين تواترها ، ومنّ شهد به الشهيد رحمه‌الله، ولا يقصر ذلك عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد ، فتجوز القراءة بها ، مع أنّ بعض محقّقي القرّاء من المتأخّرين أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوها في كلّ طبقة ، وهُمْ يزيدون عمّا يعتبر في التواتر، فتجوز القراءة بها إن شاء الله.[2]

«والمراد بالإعراب هنا»؛ می‌فرمایند در نماز باید اعراب را مراعات کنید، اگر مراعات نکنید نماز باطل است. **«ما تواتر نقله منه في القرآن»؛** آن چه که نقلش متواتر است. **«لا ما وافق العربيّة مطلقاً»؛** هر اعرابی که با عربیت موافق است در نماز بخوانید، درست است. نه، حتما باید این اعراب به نقل متواتر نقل شده باشد.**«فإنّ القراءة سنّة متّبعة»؛** این اعراب هم سنت شرعی است و به ملک وحی مستند است. به پیامبر خدا مستند است. اعراب قرائت هم سنت است. به صرف اینکه در عربی صحیح است شما حق ندارید که بخوانید.

«فلا تجوز القراءة بالشواذّ»؛ چون متواتر نیستند.**«وإن كانت جائزةً في العربيّة»**؛ قرائت شاذه در عربی جایز است اما مجاز نیستید که بخوانید. **«والمراد بالشاذّ ما زاد على قراءة العشرة المذكورة، كقراءة ابن مسعود وابن محيصن وقد أجمع العلماء على تواتر السبعة»؛** قراء سبع و قرائات سبع که اجماعی است. یک نفر مخالف ندارید. ببینید شیخ الطائفه و ... همه می‌گویند. نزد آنها واضح است.

«واختلفوا في تمام العشرة»؛ آیا هفت تا به ده تا می‌رسد یا نمی‌رسد؟**«وهي قراءة أبي جعفر ويعقوب وخلف. والمشهور بين المتأخّرين»؛** متاخرین یعنی حدود صد سال، دویست سال قبل از شهید ثانی، **«تواترها»؛** مشهور بین متاخرین تواتر عشر است. همانطور که عرض کردم وقتی ابن جزری از سبکی استفتاء کرد، ادعای ضرورت کرد. گفت تواتر قرائات عشر ضرورة المسلمین. ضروری دین است. در النشر ابن جزری بود. بعد فرمودند:

«ومِمّن شهد به»؛ به تواتر قرائات عشر،**«الشهيد رحمه‌الله، ولا يقصر ذلك عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد فتجوز القراءة بها»**؛ یک نفر که می‌گوید اجماع داریم شما اعتنا می‌کنید، شهید هم می‌گوید تواتر عشر از آن کمتر نیست. این «لایقصر»عبارت شیخ علی کرکی –صاحب جامع المقاصد- است.

«مع أنّ»؛ اینجا را ببینید؛اینجا حاشیه وحید بر کتاب مدارک است. در اینجا صاحب مدارک از جدشان عبارتی را نقل کرده‌اند. می‌گویند «قال جدی» که مرحوم شهید ثانی باشند. آن عبارت مدارک که وحید به آن حاشیه زده‌اند و نقل شده همینی است که الآن می‌خوانم. عبارت شهید در روض الجنان است. می‌فرمایند: **«مع ان بعض محقّقي القرّاء من المتأخّرين أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوها في كلّ طبقة»**؛ از کل طبقات قراء اسم برده،«وهُمْ»؛ در هر طبقه‌ای« **يزيدون عمّا يعتبر في التواتر»؛** هر کسی این کتاب را ببیند، می‌بیند طبقات تواتر در هر طبقه‌ای از تواتر بیشتر است.«فتجوز القراءة بها إن شاء الله».

اینکه این کتاب چیست، قبلاً زیاد تکرار شده و دیگر تکرار نمی‌کنم. شاید کتاب اول ابن جزری باشد. آن چه که از او معروف است، غاية النهاية في طبقات القراء است. کتاب اول او نهایه الدرایات است. متأسفانه این کتاب در دستها نیست. حال آیا نسخه خطی آن جایی پیدا می‌شود یا نه، نمی‌دانم. این عبارت شهید ثانی بود.

خب جناب وحید به‌بهانی چه فرمودند؟

> قوله: وقد نقل جدّي رحمه‌الله عن بعض محقّقي القراءة.
>
> لا يخفى أنّ القرآن عندنا نزل بحرف واحد من عند الواحد ، والاختلاف جاء من قبل الرواية، فالمراد بالمتواتر ما تواتر صحة قراءته في زمان الأئمّة عليهم‌السلام ، بحيث يظهر أنّهم كانوا يرضون به ويصحّحونه ويجوّزون ارتكابه في الصلاة وغيرها ، لأنّهم كانوا راضين بقراءة القرآن على ما هو عند الناس، بل وربما كانوا

> يمنعون من قراءة الحق وكانوا يقولون: هي مخصوصة بزمان ظهور القائم عليه‌السلام**[3]**

«قوله: وقد نقل جدّي رحمه‌الله عن بعض محقّقي القراءة»؛کتابی است که در تمام طبقات متواتر است. وحید در اینجا با جوی که از قرن یازدهم به پا شده روبرو است. همانطور که عرض کردم قبل از آن در کتب فقهی یک نفر ندیدیم. بلکه در هیچ کتابی ندیدیم که با توجه به مفاد حرف واحد بگویند چون «ان القرآن نزل علی حرف واحد»، پس تنها یکی از قرائات درست است و قرائات سبع درست نیست. میگویند سید بن طاووس، ایشان که اصلاً کلمه حرف واحد را نیاورده است، ما عبارات ایشان را خواندیم. ایشان نگفت چون قرآن حرف واحد است، ایشان در درگیریای که با بلخی داشت آن فرمایش را داشتند.

جناب نجم الائمه رضی هم نگفت چون حرف واحد است، پس تنها یکی از قرائات درست است. بلکه تنها در قرائت حمزه گفت «لانسلم تواتر القرائات». یعنی قبول نداریم هر چه که هر قاری میگوید به منبع وحی برسد. این خیلی تفاوت دارد با اینکه اصلاً تعدد قرائت را قبول نداشته باشد، چون حرف واحد است. بنابراین این یک سؤال خیلی خوبی بود؛ یک مورد قبل از قرن یازدهم پیدا کنید که یک عالم گفته باشد، چون قرآن نزل علی حرف واحد، پس تنها یکی از قرائات سبعه درست است. ما پیدا نکردیم. فضایی که بعد از قرن یازدهم به پا شده، ذهن یک فحل میدان علم مثل وحید را دچار شبهه کرده که «ان القرآن عندنا حرف واحد»؛ یعنی مشهور بین روایات امامیه است که حرف واحد است. زمینه صدور این روایت هم از بین رفته بود. وحید بزرگ‌ِبزرگ را بین عباراتی گذاشته که تهافت دارد .

---

[1]مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحياء التراث) ج ۲ ص ۳۹۳

[2]روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان ج۲ ص۲۴۰

[3] الحاشيةعلىمدارك‌الأحكام ج ۳ ص۲۰

جواب وحید بهبهانی در حاشیه مدارک به فرمایش شهید ثانی

به ذهنم آمد که شاید یکی از بهترین جلسات مباحثه ما در این هفت-هشت سال این باشد. من میخواهم عبارت وحید را در آن طرف قضیه بگویم. بهآوار و درست! ای کاش یک ذره خدشه داشت. وحید مطلبی را که کالشمس است میگویند. اینجا را که میخواندم به یاد فرمایش حاج آقا افتادم که زیاد میفرمودند: میفرمودند وحید در استدلال به قدری قوی هستند که مقدمات را طوری جلو میچینند و جلو میروند که بعد میگوید «هذا مما یحکم به الناس و الصبیان». یعنی به قدری من مطلب را جلو بردهام که بچهها و زنان هم میگویند که حرف همین است. این جور قوی! ولی فضای صدور حرف واحد در ذهن شریف ایشان نبود. لذا فضا سنگین بوده است.حالا من عبارت ایشان در مدارک را میخوانم و بعد سراغ حاشیه ایشان بر مفاتیح الشرایع جناب فیض میرویم. حاج آقا از دو-سه کتاب خیلی تعریف میکردند. یکی ریاض بود و دیگری مفاتیح بود. ایشان از مفاتیح فیض خیلی تجلیل میکردند.

در حاشیه مدارک میفرمایند:

«لا يخفى أنّ القرآن عندنا نزل بحرف واحد من عند الواحد ، والاختلاف جاء من قبل الرواية، فالمراد بالمتواتر»؛ اینکه قبول داریم که متواتر است، منظور چیست؟ منظور قرائاتی است که متواتر است و چون حرف واحد است همه آنها به ملک وحی نمیرسد. پس متواتر است به چه معنا است؟ یعنی«**ما تواتر صحة قراءته في زمان الأئمّة عليهم‌السلام**»؛ میدانیم که در مرئی و مسمع معصومین قرائت میشود. متواتر به این معنا است. یعنی قاطع هستیم.

«بحيث يظهر أنّهم كانوا يرضون به ويصحّحونه»؛ الاختلاف یجیء من قبل الرواة؛ یک راوی در کلام خدا دست برده است؛ عمداً یا سهواً یا ...، اما شما تصحیح میکنید؟! بعدش جالبتر است.«**ويجوّزون ارتكابه في الصلاة وغيرها، لأنّهم كانوا راضين بقراءة القرآن على ما هو عند الناس**»؛ برای همه تعابیر در فدکیه عنوانی جدایی هست. مثلاً «راضین عند الناس»، در روایات متعددی هست که ایشان هم اشاره فرمودهاند؛ «اقرئوا کما یقرأ الناس»، «اقرئوا کما علّمتم»، «سیجیء من یعلمکم»، «کف عن هذه القرائة»، «اقرئوا کما تعلّمتم». اینها روایاتی است که در یک صفحه آوردهام. خب به اینها راضی بودند. اما قرائت ناس از کجا آمده؟ از اختلاف رواة. ائمه به اختلاف رواتی که در کلام خدا دست بردهاند راضی بودند؟! با اینکه کاری نداشت که شیعه را راهنمایی کنند!

یکی از وجههای استبعاد این است: اولین آنها این است: چرا صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «**فیه بُعدٌ**»؟ اولین آنها این است که معصومین و شیعه بین خودشان، در روایات و کتب اربعه و منابع اصلیشان نزد شیعه کاملاً معلوم بود که معصومین علیهم‌السلام در امر قرائت حرف زدهاند. تخطئه کردهاند؛ فرمودند: «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال»، شما میگویید اهل بیت ضالّ را تصحیح میکنند؟! این معقول است؟!

مرحوم وحید می‌گویند گوای در ابتدا خلاف تقیه شده بود و بعد حضرت جبران کردند و فرمودند «نحن نقرأ علی قرائة ابی». امام معصوم ابتدا خلاف تقیه می‌کنند و بعد آن را جبران می‌کنند! در روایت هم دوبار اقرار می‌گیرد «ضال؟ فقال نعم ضال». خب در موارد تقیه معمولاً اگر ابتدا چیزی را می‌گویند در ادامه سریع آن را تاویل می‌کنند. ولی حضرت در مورد ابن مسعود می‌خش را کوبیدند. در فدکیه صفحه مفصلی است؛ مواردیکه معصومین علیهم‌السلام در تعیین امر قرائت رفته‌اند. با اینکه در فضای تعیین آن رفته‌اند اما بین شیعه معروف نشده است و حرفی از آن‌ها نزده‌اند. جواز کل باقی‌مانده است. احدی از شیعه نگفته که این آیه را به این صورت قرائت کنید، نه به آن صورت. این خیلی مهم است. اما در مستحبش و ... ذکر می‌شود. مثلاً یک جا می‌آید و می‌گویند مذهب اهل البیت این است که «بسم الله» جزء سوره است. خب برخی از این قراء سبعه «بسم الله» را جزء سوره نمی‌دانند. اختلاف است. چطور شد در «بسم الله» که جزء سوره هست، شیعه حرف زده و به مذهب اهل البیت ملتزم هستند و در سائر موارد تقیه می‌شود؟! اگر تقیه هست، همه جا است. اگر تقیه نیست، فیه بُعدٌ.

«بل ورب ما كانوا يمنعون من قراءة الحق»؛ از یک قرائت منع می‌کردند یعنی شما می‌گویید که طبق حرف واحد قرائت حق این است. و حال آنکه الآن خودشان می‌گویند؛ الآن مطالب حق ایشان را می‌خوانیم. آن زمان اصلاً به این صورت تلقی نبود که قرائت حق این است و بقیه آن کلام ناس است. یعنی از قرائت حق منع می‌کردند ولی نسبت به قرائتی که راوی اشتباه کرده و آیه قرآن را تغییر داده چیزی نمی‌گفتند! حال ایشان فعلاً اینطور می‌گویند. **«وكانوا يقولون: هي مخصوصة بزمان ظهور القائم عليه‌السلام»**. این عبارت ایشان در رد شهید ثانی بود.

من در اینجا به یاد عبارت مرحوم شیخ انصاری در کتاب الصلاة افتادم؛ برخی از شراح شاطبیه حرفی زده بود و جوابی که مرحوم شیخ فرمودند اصلاً حرف او نبود. چند بار خواندم. در اینجا هم همینطور است. شهید ثانی چه می‌گویند و شما چه می‌فرمایید. شهید ثانی می‌گویند من دیدم در تواتر هر طبقه کتاب نوشته است. اما ایشان می‌گویند نه، عندنا حرف واحد! پس اگر تواتری را هم بپذیریم تواتری است که تا زمان معصومین است که یصحون. اما آیا این جواب او شد؟! کتاب مستند می‌گوید که این شاگرد آن استاد است و همه طبقات را ذکر می‌کند اما ایشان بر مبنای حرف واحد می‌گویند که اصلاً این کتاب را بی خودی نوشته است! اینکه جواب حرف شهید نمی‌شود. شهید می‌گوید من این کتاب را دیده‌ام. پس این یک سؤال؛ اینکه ایشان فرموده‌اند در شهید ثانی هست یا نه؟ شهید ثانی چه گفت و شما چه جوابی دادید؟

تصویری درست از فضای قرائات در کتاب مصابیح الظلام وحید بهبهانی

حال کتاب مصابیح الظلام را ببینید. این کتاب در شرح مفاتیح الشرایع است. حالت شرح دارد. چون وحید خیلی مفصل فرمایشاتی دارند. فقها چقدر از این فرمایشات وحید در این کتاب نقل میکنند. بسیاری از مطالبی که نقل میکنند از همین مصابیح الظلام وحید است. حاشیه مدارک مختصرتر است. چون وقت نیست، تنها مقصودم از عبارت را میخوانم؛ مصابيح الظلام، ج۷، ص: ۲۲۷.

عبارت فیض این است:

مفاتح [أحكام القراءة]:

> تجب قراءتها أجمع عربيّة على الوجه المنقول بالتواتر، مخرجا للحروف من مخارجها، مراعيا للموالاة العرفيّة، آتيا بالبسملة، لأنّها آية منها بإجماعنا و أكثر أهل العلم، و للصحاح المستفيضة، و ما ينافيه فمحمول على التقيّة كما يشعر به الخبر.و من لا يحسنها تعلّم، فإن تعذّر أو ضاق الوقت ائتمّ إن أمكنه، أو قرأ في المصحف إن أحسنه، و إلّا قرأ ما تيسّر منها، إجماعا، فإن تعذّر قرأ ما تيسّر من غيرها، و إن تعذّر هلّل اللّه و كبّره و سبّحه، للصحيح.و الأخرس يأتي بالممكن، و لا يجب عليه الائتمام في وجوب قراءتها عن ظهر القلب في الفريضة على القادر على الحفظ وجهان، و الخبر مؤيّد للعدم[1]

«**تجب قراءتها أجمع عربيّة**»؛ یعنی حرف ابوحنیفه را قبول ندارند. «**علی الوجه المنقول بالتواتر**»؛ من قبلاً از مفاتیح فیض آوردم که شما میگویید تواتری نیست اما در اینجا میگویید «علی الوجه المنقول بالتواتر»؟! کدام یک از اینها متواتر است؟ یادتان هست که عرض کردم؟ همان وقت هم یک توجیهی کردم. ولی خب توجیهی بود که برای مقام فیض و کلام ایشان تا ممکن است تهافتی نیاید. اما اولی که من دیدم به ذهنم آمد که اینجا از جاهایی است که تهافت خود فیض است. یعنی نمیشود آن را کاری کرد. ولی خب آن جلسه عرض کردم.

«**مخرجا للحروف من مخارجها**»؛ واجب است که وقتی سوره حمد را میخواند، حروف سوره مبارکه را از مخرج ادا کند؛ صاد را سین نکند. ذال را ضاء نکند. وحید رضوان الله علیه راجع به «علی وجه العربیه» مفصل حرف زد. همین هایی که از حاشیه مدارک خواندم را دوباره میفرمایند. میگویند حرف واحد است و ... . بعداً اینها را عرض میکنم. آن جایی که بزنگاه عرض من است و عرض کردم که کالشمس مطلب درستی است، این است:

> قوله: (مخرج للحروف من مخارجها).
>
> وجوب هذا واضح، لتوقّف العربيّة المعهودة المتعارفة عليه، لأنّ الإطلاق ينصرف إليه، و اليقين بالبراءة يتوقّف عليه.و كذا الحال في المواالة العرفيّة، بأن ال يقرأ من غيرها في خاللها، و ال يسكت بحيث يخرج عن الفرد المتبادربل قال في «المنتهى»: يجوز قطع القراءة لسكوت و دعاء و ثناء ال يخرج به عن اسم القارئ، و ال نعرف فيه خالفا بين علمائنا، انتهى.[2]

«وجوب هذا واضح»؛ چرا حرف را باید از مخرج ادا کند؟ باید «اهدنا الصراط» را با صاد بگوید. «اللهم الصمد» را باید با صاد بگوید. چرا؟**«لتوقّف العربيّة المعهودة المتعارفة عليه»**؛ اگر آن را از مخرج ادا نکنید که عربی نیست. ما گفتیم باید حتماً به عربی خوانده شود.**«لأنّ الإطلاق ينصرف إليه، و اليقين بالبراءة يتوقّف عليه»**.

در صفحه ۲۲۶ می‌فرمایند:

و أمّا سائر قواعد القراءة فمراعاة التشديد و الإعراب بحيث تصير العربيّة المعهودة و ال يخالفها فحكمهما حكم الإخراج عن مخارجها، و أشدّ منهما أو مثلهما حكم الجزم[3]

در صفحه قبل «ادا حروف من مخارجها» را فرمودند واجب است. اجماع علماء شیعه است؛ از زور اول تا به حال یک نفر مخالف ندارید؛ در عوه هم آمده که شما باید «اهدنا الصراط المستقیم» را با صاد بخوانید یا با سین؟ اجماع این است که با هر دو می‌توانید بخوانید. خیلی جالب است. شما یک نفر پیدا کنید که بگوید واجب است به سین بخوانید. بهخصوص قبل از قرن یازدهم پیدا کنید. بعدش هم همینطور است. حالا نگاه کنید. چرا؟ چون وقتی می‌گوییم قراء سبعه متواتر هستند، برخی از آنها صاد خواندهاند و برخی دیگر سین خواندهاند. در قراء سبعه هم سین داریم و هم صاد داریم. پس اجماع شیعه از زور اول تا حالا به این صورت است که «یجوز قرائة الصراط بالصاد و السین». وجهش را هم قبلاً عرض کردهام. شاید ده بار تکرار شده است. ابن جزری می‌گوید چون سین اصل عرب بوده و قرائتش هم رایج بوده ناسخ با صاد نوشته تا قرائت صاد فراموش نشود. و الا ما در عربی صاد نداریم. صراط با صاد نداریم. ناسخ صاد نوشته، حفظا لقرائة صاد. و الا سین که هست. اجماع فقها است.

از این طرف اجماع فقها است که اگر در نماز و در سوره مبارکه توحید «الله الصمد» را با سین بخوانید، مخرج للحروف عن مخارجها است. اجماع است که نماز شما باطل شد. چرا؟ چون «صمد» با سین در هیچ قرائتی ندارید. حتماً باید با صاد بخوانید. یعنی به این صورت نیست که چون صاد و سین نزدیک هم است، «الله الصمد» هم در دو قرائت آمده باشد. اصلاً به این صورت نیست. وقتی مطالب گسترده می‌شود و می‌بینید چه دقتی دارد، می‌بینید بالاترین ظرافت کاری ها در فن قرائت به کار رفته است. بنابراین «مخرج للحروف من مخارجها» باید باشد.

«و أمّا سائر قواعد القراءة»؛ حالا ببینید وحید ما را کجا می‌برند. این عبارت ایشان باید تابلو نویسی شود. از بس درست است و از بس فایده دارد. یعنی هفت-هشت سال که ما بحث کردیم، اصلاً ذهن ما نبوده که این عبارات را بگوییم. وحید از خبرویتشان در این علوم و در این فن اینطور می‌گویند. اما چه کنیم که در زمان ایشان اخباریین محکم میخ این را کوبیده بودند که حرف واحد است و یکی از آنها درست است. ایشان هم دیدند که می‌گویند «عندنا» و نمی‌توان از مذهب اهل البیت فاصله گرفت. اما مطالبی که بعد می‌گویند درست است. می‌فرمایند سائر قواعد قرائات را چه کار کنیم؟ می‌فرمایند:

«فمراعاة التشديد و الإعراب بحيث تصير العربيّة المعهودة و لا يخالفها فحكمهما حكم الإخراج عن مخارجها»؛ مثل صحیح خواندن نماز و تجوید حروف است.**«و أشدّ منهما أو مثلهما حكم الجزم»**؛ آن جایی که باید مجزوم بخوانیم حرکت ندهید.

> و أمّا غير ما ذكر من قواعدهم، فإن كان مثل ما ذكر، فكما ذكر، و إلّافالحكم بوجوب مراعاته يتوقّف على دليل و إن قال القرّاء لا بدّ من مراعاته، إلّا أن يقال: علم القراءة كان متداولا في زمان الأئمّة عليهم السّلام، حتّى أنّ بعض أعاظم أصحابهم عليهم السّلام و ثقاتهم المقرّبين عندهم كانوا عارفين ماهرين بهذا العلم، مثل حمران بن أعين، فإنّه كان في غاية الجلالة عندهم، و نهاية الإخلاص و الإطاعة لهم، و كان ماهرا في علم القراءة، قرأ عليه حمزة القارئ، و الصادق عليه السّلام أمره بمناظرة الشامي في علم القراءة، و الشامي كان مريدا للمناظرة مع الصادق عليه السّلام في هذا العلم، حتّى أنّالشامي قال له عليه السّلام- حين أمر حمران بمناظرته: إنّما اريدك أنت لا حمران، فقال عليه السّلام: «إنّ غلبت حمران فقد غلبتني» فناظره فغلب عليه[4]

«و أمّا غير ما ذكر من قواعدهم»؛ مطالبی که وقتی آنها را خلاف می‌کنید، خلاف عربیت می‌شود. غیرش مثل چیست؟ مثل مد، امالە. اینها را چه کنیم؟ می‌فرمایند:**«فإن كان مثل ما ذكر»**؛ یعنی اگر مخالفت کنید با عربیت هم مخالفت شده،**«فكما ذكر»**؛ باید مراعات کنید.**«و إلّا»**؛ اگر مراعات نکردید و خلاف قواعد عربی نشده، ولی قارء می‌گویند باید مراعات شود؛ قواعد قرائت است، **«فالحكم بوجوب مراعاته يتوقّف على دليل»**؛ ایشان فقیه هستند، دلیل می‌خواهند که شارع فرموده باشد: با اینکه خلاف عربیت نمی‌شود و به صرف اینکه قواعد قرائت هست، مراعاتش واجب باشد.**«و إن قال القرّاء لا بدّ من مراعاته»**؛ قارء گفته‌اند اما ما دلیل می‌خواهیم.

«إلّا أن يقال»؛ حال می‌خواهند دلیل بیاورند برای اینکه مراعات قواعدی قرائت که قارء گفته‌اند لازم است ولو اگر با آنها مخالفت کنیم خلاف عربیت نشود. اینجا منظور من است.من که اینها را می‌خوانم شما ببینید چقدر مطالب مستند در آن هست و از یک طرف چقدر واضح است و مهمتر -که منظور من است- فضای زمان معصومین و دید آنها را نسبت به قرائات، ایشان برای ما مثل خورشید می‌کند. همه اینها در مصابیح هست.

«الا ان يقال علم القراءة كان متداولا في زمان الأئمّة عليهم السّلام، حتّى أنّ بعض أعاظم أصحابهم عليهم السّلام و ثقاتهم المقرّبين عندهم كانوا عارفين ماهرين بهذا العلم»؛ قاری بودند و مقری بودند. اصحاب و ملازم امام علیه‌السلام بودند. عرض کردم که به جای حرف حاج آقا افتادم. ببینید که وحید چه کار می‌کنند؛ مقدمات را کنار هم می‌آورند تا به نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند می‌رسانند. ایشان چند مثال می‌زنند:

«**مثل حمران بن أعين**»؛ حمران بردار بزرگ جناب زراره است. پنج بردار بودند. در کتب اهل‌سنت ببینید؛ این حمران از بزرگان قارء و مقرئین است. شیعه و سنی او را در طبقات بسیاری از قرائات می‌آوردند.«**فإنّه كان في غاية الجلالة عندهم**»؛ نزد ائمه علیهم‌السلام. «**و نهاية الإخلاص و الإطاعة لهم**»؛ از این طرف هم مخلص بود. اگر اشاره امام بود رها می‌کرد و به راه غلط نمی‌رفت.«**و كان ماهرا في علم القراءة، قرأ عليه حمزة القارئ**»؛ از مشایخ حمزه زیات که از قارء سبعه است، حمران بن اعین را ذکر می‌کنند.

«**و الصادق عليه السّلام أمره بمناظرة الشامي في علم القراءة**»؛ روایت معروفی است؛ آن شامی آمد و می‌خواست با خود حضرت مناظره کند، اصحاب حضرت هم جلوی ایشان بودند. فرمودند اگر

قرائت میخواهی، کلام میخواهی، تفسیر میخواهی، هر کدام را به یکی از اصحابشان ارجاع دادند. مثلا در کلام به هشام ارجاع دادند. وقتی صحبت از علم قرائت شد حمران را فرمودند. به نظرم اول از همه حمران را فرمودند. روایت را تازگی نگاه نکردهام.

شاگرد: به نظرم حضرت به همه آنها بهغیراز هشام چیزی میگوید. میفرمایند تو قیاس کردی و تو هم قیاس کردی ولی قیاس تو بهتر بود.

استاد: من الآن نشد که نگاه کنم. حال مراجعه کنید.

«و الشامي كان مريدا للمناظرة مع الصادق عليه السّلام في هذا العلم، حتّى أنّ الشامي قال له عليه السّلام- حين أمر حمران بمناظرته: إنّما ريدك أنت لا حمران»؛ من میخواهم با شما مناظره کنم. حضرت فرمودند: دلت جمع باشد، **«إنّ غلبت حمران فقد غلبتني»**؛ اگر در علم قرائت بر حمران غلبه کردی، گویا بر من غلبه کردی. **«فناظره فغلب عليه»**. این حمران در علم القرائه است.

> و مثل حمران في الجلالة عندهم و الإطاعة لهم أبان بن تغلب، ذكروا في ترجمته: أنّه قراءة مفردة مشهورة عند القرّاء.و مثلهما ثعلبة بن ميمون و مدحوه، و مدحه النجاشي و العلّامة في «الخلاصة» بأنّه كان وجها في أصحابنا، قارئا فقيها نحويّا لغويّا راوية، حسن العمل، كثير العبادة و الزهد، فاضلا متقدّما معدودا في العلماء و الفقهاء الأجلّة، سمعه هارون الرشيد يدعو في الوتر فأعجبه.إلى غير ذلك من الأجلّة الذين كانوا ماهرين في هذا العلم، و في غاية الإطاعة للأئمّة عليهم السّلام، و نهاية المتابعة لهم، و الأئمّة عليهم السّلام قرّروهم عليه، و لم يتأمّلوا في علمهم و لا عملهم.[5]

ببینید کسی که روی مقدمات آن زمان و این علم کار نکرده باشد، تا به اینجا میرسد با یک دم و اما و اگر ایرادی توجیه میکند و رد میشود. اما هر چه بیشتر مطالعه کند و کتابها را ببیند و آگاه شود که آن زمان چه فضایی بوده، وقتی این عبارت وحید را میخواند میفهمد که وحید چه میگوید و اوضاع به چه صورت بوده است. این حمران بود. حال دومی را ببینید. وحید در اینجا واقعاً «نگاهم کردهاند.

«و مثل حمران في الجلالة عندهم و الإطاعة لهم أبان بن تغلب، ذكروا في ترجمته: أنّه قراءة مفردة مشهورة عند القرّاء»؛ صاحب فصل الخطاب میگویند ببینید، همین که قرائت مفرده داشته معلوم میشود که یکی از آنها درست است که همان قرائت ابان است. خب پس چرا شیعه بر آن مواظبت نکردند؟! کتابش را هم استنساخ نکردهاند و الآن در دست ما نیست. چرا ایشان در فصل الخطاب این را میگویند؟ چون اصلاً اصطلاح قرائت مفرده در ذهن شریف ایشان نیست. از بدو ورودشان هم مسخره کردند و گفتند سندهای اینها جعلی است. فرمودند این چه امتی هستند که یک حمد سالم برای آیندگان باقی نگذاشتند! ما نمیدانیم «مالک» بخوانیم یا «ملک». این حرف محدث نوری در فصل الخطاب بود.

من همان جا عرض کردم که این اشکال شما به همه وارد است. به شیعه و سنی. علماء شیعه هم میگویند حال که به این صورت است من «مالک» بخوانم یا «ملک»؟ میگویند احتیاطا هر دو را بخوان. این اشکال که به همه وارد شد. قبلاً عرض کردم، یادآوری میکنم تا نگاه کنید؛ با فاصله بیست صفحه میگویند اصحاب ائمه و مسلمانان چه مواظبتی بر الفاظ وحی داشتهاند! عجب! اول که میخواهید حرف واحد را بگویید، میگویید اینها این اندازه همت نداشتند که یک حمد سالم برای نمازِ مسلمانان باقی بگذارند. اما درجایی که میخواهید مطلب دیگری را بگویید میگویید کمال مواظبت را بر قرائت داشتهاند. اینها تهافتهایی است که در کلام ایشان است. ولی حق همین

است که مواظبت بود.

ابان بن تغلب در قرائت مفرده دارد. خود کلمه مفرده اصطلاحی بوده که مفصل هم می‌نوشتند. هشت گانه می‌نوشتند، هفت گانه می‌نوشتند، پنج گانه می‌نوشتند. مفرده هم می‌نوشتند. مفرده یعنی افراد یک قرائت در یکی. هشت تا به چه معنا است؟ یعنی هشت قرائت را در یک کتاب بیاورند. خب ابان مفرده داشته.

شاگرد: مختارش هم همان مفرده بوده؟

استاد: مختار با آن معنای علم قرائات مانعی ندارد. عبارتی بود که تصریح کرد؛ هر کدام از این قراء سبعه هم چند مختار داشتند. به نظرم قرطبی بود. الآن مختار عاصم کدام است؟ حفص است یا شعبه است؟ هر دوی آن‌ها است. یک بار این بوده و یک بار هم آن. عاصم که یک قرائت واحد ندارد. دو راوی دارد که حدود پانصد مورد با هم اختلاف قرائت دارند. جلوتر عرض کردم قرآن امین السلطان بود. حدود سال چهل و نه در ایران تجدید چاپ شده است. صد سال قبل هم در زمان ناصر الدین شاه چاپ شده است. کل قرآن است. خدا رحمت کند؛ استاد ما آقای علاقه بند وقتی ما سال پنجم بودیم کل ماه مبارک را به مدرسه تشریف می‌آوردند و همه دانش‌آموزان را هم در سالن جمع می‌کردند و حاج آقا در کل جزء قرآن -مصحف بزرگی هم هست- با حالت دو زانو و با یک دست قرآن را می‌گرفتند و می‌خواندند. یعنی یک دستشان را زیر آرنجشان می‌گذاشتند و با یک دست تمام جزء را می‌خواندند. بچه‌های دبستان هم محضر ایشان بودند. آن وقت قرآنی که در دست ایشان بود همین مصحف بود که رایج شده بود. تازه چاپ شده بود و آورده بودند و حاج آقا از آن می‌خواندند.

شاگرد: قرائاتش را می‌خواندند یا تنها یک قرائت را می‌خواندند؟

استاد: نه، ایشان حفص را می‌خواندند اما در آن قرآن هر کجا شعبه هم قرائت دارد کنارش آورده است. یعنی در تمام قرآن هر دو قرائت عاصم را آورده‌اند. من نسخه آن را دارم. مرحوم آقای صدوقی بزرگ به من دادند. یادداشت هم کردند. منظور این‌که این‌طور مصاحفی بوده که دو قرائت در آن موجود بوده. آن هم در ایران و در زمان متأخر.

«**مفردة ابان**»؛ مثل قرآن‌های ما که الآن مفرده است. یعنی فقط قرائت حفص است.

«و مثلهما ثعلبة بن ميمون و مدحوه، و مدحه النجاشي و العلّامة في «الخلاصة» بأنّه كان وجها في أصحابنا، قارئا»؛ تعبیر قاری را نجاشی زیاد دارد.**«فقيها نحويّا لغويّا راوية، حسن العمل، كثير العبادة و الزهد، فاضلا متقدّما معدودا في العلماء و الفقهاء الأجلّة، سمعه هارون الرشيد يدعو في الوتر فأعجبه»**؛ ایشان داشت قنوت وتر می‌خواند و به مناسبت جایی بود که هارون استماع می‌کرد. خیلی تعجب کرد و اعجاب هارون را آن دعائی که ایشان انشاء می‌کرد برانگیخت. معلوم می‌شود که هارون نشنیده بود که در قنوت وترش انشاء می‌کرد.

«إلى غير ذلك من الألقاب»؛ حال بزنگاه حرف ایشان می‌خواهد شروع شود. ببینیم وحید می‌خواهند ما را به کجا ببرند.**«الذين كانوا ماهرين في هذا العلم، و في غاية الإطاعة للأئمّة عليهم السّلام»**؛ گوششان هم به دهن معصومین علیهم‌السلام بود.**«و نهاية المتابعة لهم، و الأئمّة عليهم السّلام قرّروهم عليه»**؛ یک جا نگفتند که اینها حرف مردم است؛ الاختلاف یجیء من قبل الرواة؛ یک اشتباهی یک راوی و یک مخلوطی کرده، چرا شما برای آن علم درست کرده‌اید؟ «و لم يتأمّلوا في علمهم و لا عملهم»

> و معلوم أنّ مراعاة هذا العلم لأجل العمل في مقام القراءة، فلو لم يكن مشروعا كانوا عليهم السّلام يأمرونهم بصرف العمر فيما يجب و ما يحبّه اللّه، و عدم تضييع عمرهم، مع أنّ الأهمّ فالأهمّ أمر ال يرفع اليد عنه العقلاء فضلا عن أمثال هؤلاء، و خصوصا مع تمكّنهم من تحصيل ما هو منصب الأنبياء و الأوصياء.و بذلك يصيرون حجج اللّه على العباد، و الأئمّة عليهم السّلام حجج اللّه عليهم، كما ذكرنا سابقا، مع أنّهم كانوا يمنعون الجاهل عن تحصيل العلم الذي ال يضرّ و ال ينفع، فضلا عن هؤلاء الأجلّة[6]

«و معلوم أنّ مراعاة هذا العلم لأجل العمل في مقام القراءة، فلو لم يكن مشروعا كانوا عليهم السّلام يأمرونهم بصرف العمر فيما يجب و ما يحبّه اللّه»؛ اگر اختلاف مذموم است و نعوذ باللّه کتاب خدا را به این صورت به هم ریخته -تا جایی که آن ملعون بگوید مضطرب ترین متن است- اگر اینطور بود ائمه علیهم‌السلام علم القرائه را به این صورت تصویب میکردند؟! و میخ آن را میکوبیدند؟!

«و عدم تضييع عمرهم»؛ میگفتند که عمر خودت را ضایع نکن.**«مع أنّ الأهمّ فالأهمّ»؛** حال بر فرض حرام نباشد، اما مگر ما الاهم فالاهم نداریم؟! علم قرائتی که چهار مخلوق در آوردهاند را دور بریزید. **«الباطل يموت بترك ذكره»؛** شما سراغ چیزهایی بروید که الاهم فالاهم هستند.**«أمر ال يرفع اليد عنه العقلاء فضلا عن أمثال هؤلاء، و خصوصا مع تمكّنهم من تحصيل ما هو منصب الأنبياء و الأوصياء»**؛ که علوم صحیحه حقه است.

«و بذلك يصيرون حجج اللّه على العباد، و الأئمّة عليهم السّلام حجج اللّه عليهم»؛ یعنی اینها راه باطل نمیروند و تضییع عمر نمیکنند و گوششان به دهن آنها است. هر چه که آنها میگویند میکنند. خب اینطور است که بر ما حجت میشوند.

«مع أنّهم»؛ خود ائمه و این اصحاب،**«كانوا يمنعون الجاهل عن تحصيل العلم الذي ال يضرّ و ال ينفع»**؛ علمی که فایدهای ندارد را میخوانی که چه کار کنی؟! خب یکی از آن قرائات را یاد بگیر و تمام.**«فضلا عن هؤلاء الأجلّة».**

> فعلى هذا يمكن أن يقال: محسّنات القراءة لعلّها تكون محسّنات عند الأئمّة عليهم السّلام أيضا، فضلا [عن] أن يكون مهمّا يلزم ارتكابه عند القراءة، مثل مدّ «وَ لَا الضّالّينَ»، و أمثاله مهمّا أمروا به.
>
> لكن الأحوط بل الأولى عدم الفتوى بالوجوب شرعا و مراعاته في القراءة، و كذا ما منع القارئ عنه لم يكن ممنوعا من جهة لغة العرب، و ال من الشرع، و ال من العقل، و كذا الحال في محسّنات القراءة عندهم ال يفتى به من لسان الشارع، لكن يرتكب واجبهم و محسّنهم و يزجر عن ممنوعهم في مقام العمل، و ما أدري ما السبب في حكم المصنّف بوجوب مراعاة المخارج خاصّة؟ قوله: (آتيا بالبسملة). إلى آخره.
>
> ال خلاف عندنا في كون البسملة جزء الحمد، بل جزء كلّ سورة سوى سورة البراءة، فالأمر بالفاتحة أمر بالبسملة في أوّلها أيضا، لأنّ جزئيّتها لها بهذا النحو، و كثير من العامّة وافقونا في الحمد خاصّة.

وقتی این علم این قدر مهم است و معصومین به آن عنایت داشتند، با این مقدمات می‌گویند بنابراین اگر قراء می گویند این قاعده قرائت است، ولو اگر ما مخالفت بکنیم خلاف نهج عربی نمی‌شود، اما معلوم می‌شود که آنها عنایت داشته‌اند. چون عنایت داشتند ما هم باید داشته باشیم.

«**فعلى هذا يمكن أن يقال: محسّنات القراءة**»؛ اموری که قرائت را تحسین می‌کند،«**لعلّها تكون محسّنات عند الأئمّة عليهم السّلام أيضا**»؛ چون این علمی است که از قراء برای ما مانده است. ائمه علیهم‌السلام هم این علم و این فن را تثبیت می‌کردند.«**فضل [عن] أن يكون مما يلزم ارتكابه عند القراءة**»؛ حتی محسنات هم نزد ائمه محسنات است، فضل از چیزهایی که واجب است.«مثل مدّ«وَ لَا الضَّالِّينَ»، و أمثاله مما أمروا به».

«**لكن الأحوط بل الأولى**»؛ قبل از اینکه این قسمت را بخوانم، ایشان در قرائات اینطور فرمودند:

> و الأحوط بل الأولى ترك القراءات الثلاثة التي تمام العشرة، و اختيار السبعة، بل اختيار ما هو المتداول بينهم، لا ما تفرّد بعض منهم، إلّا أن يكون إجماع أو نصّ عليه أو على صحّته، و قد نقلوا الإجماع على صحّة السبعة، و مع ذلك الأولى اختيار المتداول مهما تيسّر[7]

در هفت ادعای اجماع شده است. در عشره هم شده، تا اینجا که می‌فرمایند: «**و الأحوط بل الأولى ترك القراءات الثلاثة التي تمام العشرة و اختيار السبعة**»؛ احوط و اولی این است که سراغ قرائات ثلاثه در عشره نرویم و تنها همان هفت قرائت را اختیار کنیم. «**بل**»؛ این بل خلاف اجماعی است که صاحب مدارک گفتند «مشکل جدا». اما وحید به‌خاطر حرف واحد این بل دوم را می‌آورند. «**بل اختيار ما هو المتداول بينهم لا ما تفرّد بعض منهم**»؛ حتی در بین هفت تا هم اولی و احوط قرائتی است که بین آنها متداول و رایج است؛ مثلاً شش نفر از قراء سبعه آن را خوانده‌اند. نه اینکه یکی از آنها خوانده باشد یا از روایت اربعة عشر. مثلاً متفردات حفص را نخوانید چون یک نفر است. سیزده راوی چیز دیگری خوانده‌اند. «**و قد نقلوا الإجماع على صحّة السبعة، و مع ذلك**»؛ با اینکه ادعای اجماع شده،«**الأولى اختيار المتداول مهما تيسّر**»؛ جالب این است که این اختیار را می‌گویند و دنباله آن می‌گویند «قال فی المنتهی». یعنی چیزی را می‌گویند که در صریح حرف خودشان است.

علامه می‌گویند «احب القرائات الی...» و بعد می‌گویند اگر بر خلاف آنها هم بخواند قطعاً و لاخلاف مجزی است. خب چطور علامه می‌گویند «بلاخلاف» اما شما می‌گویید «والاحوط و الاولی»؟! معلوم می‌شود که دو نگاه است. علامه ذره ای شک ندارند که اگر شما به هر کدام از این قرائات بخوانید بلاخلاف صحیح است. اما ایشان می‌گویند احوط و اولی این است. به‌خاطر مبنای حرف واحد است.

شاگرد: شاید این را به‌عنوان تأیید همان جمله می‌گویند.

استاد: یعنی از اولی و احوط خودشان دست بر می‌دارند؟! «مع ذلک» یعنی با اینکه اجماع هست، «و الأحوط بل الأولى ترک...». بعد می‌گویند «قال فی المنتهی..». در منتهی می‌گویند «صحت صلاته بلاخلاف». این یعنی اولی؟!

شاگرد: یعنی اگر چه که این اجماع هست پس نماز صحیح است ولی اولی استحبابی این است که متداول را بخوانند.

استاد: بله، در اینکه اولی استحبابی را می‌گویند من حرفی ندارم، اما می‌خواهم بگویم اولویت از کجا است؟ اگر «صحت بالخلاف»، این اولویت از کجا می‌آید؟ اصلاً مبنای این است که اگر کسی حرف واحد را پشتوانه قرار نده، دیگر اولی ندارد. مثل خود علامه که فرمودند «احب القرائات الی». نگفتند اولی متداول آنها است. ببینید چقدر تفاوت می‌کند. ان شالله بقیه عبارت ایشان را خودتان ملاحظه کنید.

تجلیلی که وحید به‌بهانی از علم القرائه کردند بسیار اهمیت دارد. یعنی باید تکرار شود. متأسفانه بعد از وحید این عبارات ایشان در اینجا اصلاً ذکر نشده است. فقط از ایشان «عندنا» و قال الاساتذ الاکبر را نقل می‌کنند. درحالی‌که وحید در اینجا می‌گویند ائمه بی خود به این علم دعوت نمی کردند و هر کسی که اطلاعاتش در علم القرائه جلو برود، می‌بیند که ایشان چه می‌گویند. تا نمی‌دانیم راحت می‌گوییم یک علمی بوده است. اما وقتی کاملاً فضای زمان معصومین باز شود که این علم چه بوده، طور دیگری در محل خودش واقع می‌شود.

شاگرد: اینکه یک علمی توسط ائمه تأیید شود غیر از این است که مسائل آن هم درست باشد. اصل علم توسط ائمه تأیید شده است؛ مثل فقه.

استاد: همین را گفتند. یک چیزهایی است که متفق علیه است. قواعد القرائه است. می‌گوید در این علم از زور اول گفته‌اند که قاعده این است. حتی از محسنات هم گفته‌اند. اما حالا ما بگوییم از کجا می‌گویید؟! من نرسیدم «بل الاولی» که فتوا ندارد را بخوانم. دنباله اش می‌گویند اولی این است که درعین حال ما فتوا ندهیم؛ مراعات کنیم چون می‌دانیم که این علم مهم است. اما چرا فتوا ندهیم؟ چون فتوا یک مستند روشن‌تری می‌خواهد. در ادامه این را می‌گویند. لذا می‌گویند که من فتوا نمی‌دهم. اما به همه می‌گویند که مراعات کنید. حتماً در عمل مراعات کنید بدون اینکه به‌عنوان فقه فتوا بدهیم که این کار لازم است. این فرمایش ایشان است. اما اصل فرمایش شما؛ وقتی یک علم مورد تأیید است و یک چیزی در آن علم مجمع علیه است، خب چطور تأییدی است که مجمع علیه آن هیچ فایده‌ای ندارد؟! لذا گفتند قواعدی که قراء می‌گویند و لازم هم می‌دانند، ولو اگر خلاف آنها خلاف عربیت نباشد، با این مقدماتی که گفتند، گفتند مراعاتش لازم است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]مصابیح الظلام، ج۷، ص: ۲۲۱

[2]همان ص: ۲۲۵

[3]همان ۲۲۶

[4]همان

[5]همان

[6]همان